

عقل و عشق در رساله عقل سرخ شیخ شهاب الدین سهروردی

کبری رحیمی، سعدالله رحیمی

کارشناس ارشد مطالعات زنان، دانشگاه آزاد بافت c۷۴۲۲۶۲۳@yahoo.com

دانشجوی دکتری، دانشگاه آزاد کرمان Sadi.rahimi۷۷@gmail.com

چکیده

در اندیشه صاحبان تفکر هدایت انسانی، سهروردی عارفی اشراقی است که در مکتب عارفان جایگاه بزرگی دارد. وی انتخاب راه و مشخص کردن مسیر رهایی انسان از عوامل بازدارنده و دامنگیر را با هدایت مرشد و خرد برتر لازم می داند. نیز، عشق و خرد را توأمان در رسیدن به کمال مطلوب دو بال برای سالک و رونده راه ذکر می کند. اگر عشق در پرواز یکه تازی می کند، خرد او را هادی است؛ و اگر خرد راهگشاست، عشق تپش دهنده و هیجان انگیز می شود. عارفان نظری و عملی هر دو، عشق و خرد را لازمه راه پیشروی می دانند؛ و هدف شناخت آیندهای راه سلوک، و عبور از موانع است که به یاری خرد برتر انجام می شود و به نتیجه آموزه های عارفان اشاره دارند. نتیجه این که زدودن غبار خودخواهی و فرصت طلبی و عبور از حب و مال دنیوی، و خور و خواب، نماد رستگاری و نجات انسان از ماندن در دنیای مادی است. در این راستا سهروردی عقل فعال و عشق جوشان را راهنمای سالکان در سیر حرکت روح از مبدا تا بازگشت به جایگاه اصلی خود، مهم می داند.

کلید واژه ها: سهروردی، عقل، عشق، رساله عقل سرخ

۱. مقدمه

تحقیق نشان می دهد، در تمام نوشته های شیخ شهاب الدین سهروردی، (رساله الطیر، قصه غربی غریب، رساله عقل سرخ، الواح معادیه) عارف قرن ششم، رنگ و بوی پرواز پرندگان را می توان دریافت. در چهار اثر عرفانی مذکور می توان رمز و تمثیل، سیر و سلوک عقلانی و معنوی را به زبان سمبلیک و رمز دریافت. در نخستین رساله الطیر از سهروردی (که ترجمه رساله الطیر ابن سینا است)، آغاز طریق عرفان و شناخت وحدت وجود در سیر پرندگان که بعدها در کلام عطار در منطق الطیر به اوج و کمال می رسد، راهی کاوشگرانه دنبال می شود. در رساله ها رهایی از وضع موجود و با عطش آزادی و تلاش، اسارت و در بند شدن، که تحت فشار روحی منجر به فراموشی می شود، وزیدن نفحه دلنواز و روح بخش بیدارباش، یادآوری ایام گذشته و فراموش نکردن آن، تلاش برای رسیدن به مقصد معلوم و گذشتن از موانع و مشکلات راه سالکان، و در پایان موفقیت نسبی، رضایت رهروان را در پی دارد. (قصه الغریبه الغریبه)، شکل مفصلتر رساله الطیرها، و رساله الطیر سهروردی است. (رساله عقل سرخ) و دیگر (الواح معادیه) که طیر در نوشته ها به نفس ناطقه تشبیه شده است. نشانه ای از والطیر صافات دارد (آیه قرآن). در تمام آثار سیر روح انسانی به ماورای اصلی خود به صورت پرواز بیان می شود. یعنی جدایی مجردات از تن. یافته ها نشان می دهد، روش پیمودن راه حقیقت، گرفتاری و به دام صیادان افتادن و به بند کشیده شدن و اسارت مدت دار و یا کوتاه مدت، رنج و مشقت های زیاد در راه وصال و سرانجام نجات به وسیله خرد برتر و یاران آگاه، به مشاهده جمال جانان رسیدن، ماجرای رساله های عرفانی است. اغلب، ابتدای نوشتار که با تمهیدیه شروع می شود از زبان اول شخص، یعنی نویسنده بیان می شود؛ همان که در بیان و ادب بیانی به نام صنعت التفات (خطاب از غیبت به حضور و از مخاطب به غایب) نظر دارد.

مه است این یا ملک یا آدمی زاد؟ تویی یا آفتاب عالم افروز؟

در رساله عقل سرخ، گویی سهروردی از زبان خودش سخن می گوید. خود را مرغی (باز) می داند که آزادانه پرواز کرده و رها بوده، بعد به دام صیادان می افتد و مدتی سختی ها را تحمل می کند، و بعد از بیان (سخن شیوا و موثر) پند و نصایح دلخواه خود به سرانجامی می رسد، که خرد برتر یعنی پیامبر جانان، او را رهبری می کند، تا به وصال جانان دست یابد. حضرت سعدی شیرازی می فرماید:

که جان تو مرغیست نامش نفس

خبر داری ای استخوانی قفس

دگر ره نگردهد به سعی تو صید [۱]

چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید

شیخ شهاب الدین سهروردی، عارف قرن ششم، ملقب به شیخ شهید یا عارف مقتول (۵۴۹-۵۸۷) اهل قیدار و به روایتی سهرورد از توابع زنجان است. سرانجام عمر پربار وی را چون سقراط، ذکر کرده اند. صاحب آثاری چون رساله الطیر، قصه الغریبه الغریبه، الواح معادیه، شرح رساله آواز پر جبرئیل، لغت موران، سفیر سیمرغ و حکمت الاشراف، تلویحات، مبدا و معاد، عقل سرخ است، که در مجموع آثار او را به چهار دسته، کتاب های فلسفی، رساله های عرفانی، ترجمه ها به همراه شرح هایی که بر کتب پیشینیان دارد، نیز دعاها و مناجات نامه های وی دانسته اند. او بنیانگذار مکتب اشراق است، که رهبری افلاطونیان جهان اسلام را به دنبال دارد. سهروردی را در کنار احمد غزالی و شیخ عطار از نمایندگان مکتب عملی عرفان در قرارگاه عین القضاة همدانی و ابن عربی اندلسی و شیخ احمد شبستری که نمایندگان روند عرفان نظری هستند، جای می دهند. سیر حرکت روح، از مبدا تا بازگشت و یاری رسانی خرد برتر یا عقل فعال برای راهنمایی سالک و رونده راه حقیقت خواهان کمال است، از آموزه های خردمندان، فرهیختگان و کار پژوهشگران عرصه زبان و ادب فارسی است. انسان در گام نخست، بعد از دریافت بینش، نیاز به هدایتگر داشت تا از تاریکی و جهل رها شود، بی آنکه بداند دوست داری بهتر از خویش دارد؛ یعنی چنین:

چو گمراهی ز گیتی سر بر آورد شب بی دانشی سایه بگسترده
 بیامد دیو و دام کفر پنهان کرد همه گیتی بدان دام اندر افتاد
 ز عمری هر کس چون گاو و خر بود همه چشمی و گوشه کور و کر بود
 یکی ناقوس در دست و چلیپا یکی آتش پرست و زند و آستا
 یکی بت را خدای خویش کرده یکی خورشید و مه را سجده برده
 گرفته هر کسی راه نگوینسار که آن ره را به دوزخ برده هنجار
 به دنیی و به عقبی روی با اوست بجز او مان ندارد هیچ کس دوست
 تو را احسان و رحمت بی کران است شفیع ما همیدون مهربان است [۲]

این انسان آشنا به مسیر حرکت، آرام آرام، فتنه های درونی اش را خاموش و زیبا کرد و سر بر استان جمال جانان گذاشت تا ضمن رازداری، به بیداری و آگاهی دیگران نیز بپردازد.

مائیم و سرکوبی، پرفتنه ی ناپیدا آسوده در او والا، آهسته در او شیدا
 در وی سر سرجویان، گردان شده از گردون در وی دل جانبازان، تنها شده از تنها
 بر لاله بستانش، مجنون شده صد لیلی بر ماه شبستانش، وامق شده صد عذرا
 خوانیست در این سفره، گستره به خون دل لوزینه ی او وحشت، پالوده او سودا
 گرکوی مغان است این، چندین چه فغان است این زین چند و چرا بگذر، تا فرد شوی یکتا

گر زانکه ندانستی، برخیز و طلب می کن / و زانکه بدانستی، این راز مکن پیدا [۳]

ذره بنیادی جان در جستجو و طلب وصل به وصال است. اگر از طرف معشوق و معبود خویش اشاره ای شود، هم در این قدم بحار الهام است که البته اگر توان آن کشش و جذب را یافته باشد به سوی جانان روان خواهد شد. و اگر باز مانی، باز مانی!

جان به جانان کی رسد، جانان کجا و جان کجا / ذره است این آفتاب است این کجا و آن کجا

دست ما گیرد مگر در راه عشقت جذبه ای / ورنه پای ما کجا، وین راه بی پایان کجا

ترک جان گفتم نهادم پا به صحرای طلب / تا در آن وادی مرا از تن برآید جان کجا

جسم غم فرسود من چون آورد تاب فراق / این تن لاغر کجا، بار غم هجران کجا

در لب یار است آب زندگی در حیرتم / خضر می رفت از پی سرچشمه حیوان کجا [۴]

دانستن آیندهای منزل و راه سلوک، و عبور از موانع مشکل زا، به یاری خرد برتر جلوه پیدا می کند. راه یافتن مسیر وحدت وجود، زدودن غبار خودپرستی و فرصت طلبی و گذر از جاه و حب و مال دنیوی، و خور و خواب است، که راه رستگاری و نجات انسانیت انسان است، معرفت به هستی را می طلبد.

آدمی مجموعه علم و حقیقت پرور است / صورت زیبای او دیباچه صورتگریست

حشمت خیل ملک با قدر آدم هیچ نیست / شوکت شاهنشاهی بیش از علو لشگریست

آدمی شو از تواضع خاک شو زیرا که دیو / گردنش در طوق لعنت از غرور سرور است

همچو آدم خاک شو، پندارشیطانی بهل / تا نه چون او گردنت در طوق پندار آورد

نقش هستی را بدست خود فرو شو، تا ترا / جبرئیل عشق در معراج اسرار آورد [۵]

در گردش دوار گردون، انسان موجودی کمال جوست و این کمال زمانی حاصل می شود که از آلودگی ها و ملائم دنیوی پاک شود. انسانی که استعداد و خاصیت تبدیل مس به طلا شدن در وجودش زمینه پیداکند و شکل گیرد، صد البته به کمک اساتید فرهیخته و پژوهشگران علم و دانایی به هدف والای خویش خواهد رسید. گذشته پر بار ادبی، یادگارها بر سینه و دفتر فهم خویش دارد. این مهم در دوران سلطان سنجر، شاه سلجوقی، از زبان جلال الدین عضد در کلاس درس، که از او می خواهد نمونه خطش را به سلطان عرضه بدارد، چنین بیان می شود:

چار چیز است که گر جمع شود در دل سنگ / لعل و یاقوت شود سنگ بدان خاری

پاکی طینت و اصل گوهر و استعداد / تربیت کردن مهر از فلک مینایی

در من این هر سه صفت هست کنون می باید / تربیت از تو که خورشید جهان آرایی [۶]

جان انسان چون جوی آب روان است. آب اگر آلودگی ها و خار و خاشاکی داشته باشد چون از غربال دوران عبور کند زلال و گواراتر می شود. انسان نیز، هم اینکه از منظر جانان عبور کند با چشم عنایتی که به او می شود کاستی هایش کم و یا زدوده می گردند.

جان انسان هست همچون جوی آب گرچه شد محبوس در جسم تراب

چون شود صافی از این درد جهان جمله را ببند درون خود عیان

اندر او پیدا شود هر نه فلک عرش و فرش و لوح و کرسی و ملک

زانکه اینها جمله اندر آدمی است لیک اندر آدمی کان دمی است

در حقیقت آدمی نور خداست او به پنداری از آن وصلت جداست [۷]

شاهد و ناظر دانستن یگانه ای آفرینشگر، بر جمیع لحظه ها و دارایی ها، انسان را بینا می سازد. رستگاری و رهایی روح در جریان سیال خرد برتر گاه از سوی عقل عاشر باز نگه داشته می شود زمانی به کمال می رسد که مراحل صعود به وصال یار را در نزد پیر حق شناس طی طریق نماید.

جهان جمله فروغ نور حق دان حق اندر وی زبیدایی ست پنهان

چو نور حق ندارد نقل و تحویل نیاید اندر او تغییر و تبدیل

خرد را نیست تاب نور آن روی برو از بهر او چشم دگر جوی [۸]

رونده راه تا خام و گمراه هست در منزل جانان جایی نهفته دارد، وقتی در آتش عشق وصال جایگیر شد، آن زمان اگر طلب وصال یار کند و از غیر، یعنی تعلقات مادی و دنیوی جدا گردد، در محفل جانان مقبول می افتد.

آن یکی آمد در یاری بزد گفت: یارش کیستی ای معتمد

گفت: من! گفتش: برو هنگام نیست بر چنین خوانی مقام خام نیست

رفت آن مسکین و سالی در سفر از فراق یار سوزیدش شرر

پخته شد آن سوخته، چون بازگشت باز گرد خانه ی انباز گشت

حلقه بر در زد به صد ترس و ادب تا بنجهد با ادب لفظی زلب

بانگ بر در زد که یارش کیست آن گفت: بر در هم تویی ای دلستان

گفت: اکنون چون منی، ای من درآ نیست گنجایی دو من را، در سرا

نیست سوزن را سر رشته دوتا چون که یکتایی درین سوزن درآ [۹]

و البته: کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد

جانان، جان است و جان، جانان. این از زبان مولانا جلال الدین محمد بلخی شنیدنی است:

نور حسی کو غلیظ است و گران هست پنهان در سواد دیدگان

نور حس با این غلیظی مختفیست چون خفی نبود ضیایی کان صفیست

این جهان چون خس به دست باد غیب عاجزی پیش گرفت و داد غیب

گه بلندش می کند گاهیش پست گه درستش می کند گاهی شکست

گه یمینش می برد گاهی یسار گه گلستانش کند گاهیش خار

دست پنهان و قلم بین خط گزار اسپ در جولان و ناپیدا سوار

تیر پران بین و ناپیدا کمان جان ها پیدا و پنهان جان جان [۱۰]

همین مضمون را اسدی توسی، شیوا و رسا، در کمال سلاست و جزالت سروده است:

چنین دان که جان برترین گوهر است نه زین گیتی از گیتی دیگر است

درفشنده شمعیت این جان پاک فتاده در این ژرف جای مفاک

یکی نور بنیاد تابندگی پدیدار بیداری و زندگی

نه آرام جوی و نه جنبش پذیر نه از خاک بیرون و نه جای گیر

سپهر و زمین بسته بند اوست جهان ایستاده به پیوند اوست

نهان از نگارست لیک آشکار همی برگرد گونه گونه نگار [۱۱]

صائب تبریزی، در وصف پیوستگی جان به جانان، آورده است:

گرچه جان ما به ظاهر هست از جانان جدا موج را نتوان شمرد از بحر بی پایان جدا

از جدایی قطع پیوند جدایی مشکل است

گر شود سی پاره از هم کی شود قرآن جدا

می شود بیگانگان را دوری ظاهر حجاب

آشنایان را نمی سازد زهم هجران جدا

زود می باشد زهم جمعیت بی نسبتان

دانه را از کاه در خرمن کند دهقان جدا

دل به دشواری توان برداشت از جان عزیز

می شود یارب سخن چون از لب جانان جدا [۱۲]

یکی بودن و یکی شدن در پذیرش جان به جانان، علاوه بر این که در آثار شاعران و ادیبان گذشته عرصه ای گسترده و طولانی دارد، از منظر اندیشمندان و پژوهشگران دوران، همچون استاد و پژوهشگر نیک اندیش معاصر دانشگاهی، داریوش کاظمی، با رسالت تمام، از زبان حافظ شیراز بیان شده است:

من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت

که پیرباده فروشش به جرعه ای نخرید

مطلب گویای این مهم است، که شادمانه بیان می دارد: جسم خاکی را که مانع وصال جان به جانان است به آتش عشق خواهم سوخت، یعنی به نور جان تبدیل خواهم کرد؛ چرا که جسم از جان نیست و پیر باده فروش که همان جانان است به جهت همین عدم تجانس آن را نخواهد پذیرفت. لذا با تبدیل آن به نوره، این ناهمجنسی از میان می رود و یکسر از جنس جان خواهد شد و مقبول جانان. « [۱۳] در لایحه های عرفانی آمده است:

اصطلاحاتی است مر ابدال را

کو نباشد زو خیر غفال را

لحن مرغان را اگر واصف شوی

بر مراد مرغ کی واقف شوی

گر بیاموزی صفیر بلبلی

تو چه دانی؟ کو چه دارد با گلی

ور بدانی باشد آن هم از گمان

چون زلب جنبان گمان های گران [۱۴]

پس باید با زبان راز، که زبان سمبلیک عارفان و عاشقان درک و معرفت الهی است، آشنا شد و اگر توان بود، آن راه را ضمن شناخت، پیمود.

کسی شد محرم این منطق الطیر

که مرغ او از این تلقین زبان یافت [۱۵]

زبان آموزی سالک، نزد استاد بسیار به دانایی که توانایی است یاری می رساند.

پیش سیمرغ آن کسی اکسیر ساخت

که زبان جمله مرغان را شناخت

۳. کاربردهای لایحه های عرفانی

در لایحه ها و کاربردهای عرفانی منجمله رساله عقل سرخ، ایجاز، واژه های سمبلیک و رمزی، جمله های متضاد چون جوان و پیر، گرمسیر و سردسیر، سهل و دشوار، تلمیحات اسطوره ای مانند نخستین فرزند آفرینش، روح هبوط کرده، و جمله های مرکب بسان چونکه، زیرا که، هنگامی که، مراجعه و مناظره (سوال و جواب) بسامد بالایی دارند. شیوه روان و زبان گیر، جذاب و در عین حال نثر مسجع رساله عقل سرخ، آدمی را بر آن می دارد تا از این سیر و سفر عرفانی که از زبان مرغان بیان می شود، دچار شعف و لذت شود. سالک راه جو باید به یاری خرد برتر یا پیر منزل شناس گام در راه حقیقت بردارد، تا به هدف نزدیک و یا به طور نسبی به آن دلخواه برسد. باز (روح) جان را به حرکت در آور، که چنین است: سفید است، نور است و نورانی، روشنایی بخش است و راهنما، پر پرواز دارد و پرواز می کند و به پرواز وامی دارد. چنان حرکتی در اعماق جان و سر وجود به وجود می آورد که وجد آن شادمانی بخش به خود و خویشکاری خویش می گردد.

یک بسیط و بر درجات دایما در آمد و شد گه تاک باده شود، گه باده تاک

این دوران و چرخش، جان را به جانان می رساند. بسیط مقابل مرکب است. یعنی ناشکن؛ زیرا مرکب قابل شکستن است. بسیط از ذرات بنیادی جان است، ذره حرکت دارد در بیکرانگی و با شکل دایره نشان داده می شود.

رو نقطه آتشین بگردان تا دایره ای روان نماید

آن دایره بیش نقطه ای نیست لیکن به نظر چنین نماید [۱۶]

نقطه اش جنس است و دایره اش بیکرانگی زمان. یعنی نور، یعنی انرژی.

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست [۱۷]

باز، در رساله عقل سرخ، تمثیل روح و نفس ناطقه است و عرفا آن را سالکی اسیر زندان تن دانسته اند که با ریاضت، سلوک، چشم دوختن از تعلقات مادی، و به یاری پیر یا عقل فعال باید قفس تن را بشکند و به عالم برتر عروج کند. در رساله عقل سرخ سهروردی، باز (روح) که به اسارت صیادان قضا و قدر در آمده، گرفتار چهار بند (اخلاط چهارگانه) می شود. ده کس (حواس ظاهری پنجگانه، شامل: حواس بویایی، بینایی، چشایی، شنوایی، لامسه) و حواس باطنی پنجگانه: شامل: (حس مشترک، خیال، حافظه، واهمه، متصرفه) بر وی می گمارند. روزی بر اثر غفلت موکلان به صحرا (عالم علوی) با پیری سرخ روی (عقل فعال) دیدار می کند که وی خود را نخستین فرزند آفرینش می داند، این راهبر از هفت عجایب سخن می گوید، که هر کدام رمزی در بردارند: کوه (موانع جسمانی)، کوه قاف (عالم مثال)، که اظهار می دارد ولایت همگان است، ای سالک تو نیز از آنجا آمده ای و اینک باید تلاش کنی و بازگردی. گوهر شب افروز (وجود عارف)، درخت طوبی (فره ایزدی، خورشید)، دوازده کارگاه (عالم تحت، و در جای دیگر دوازده برج فلکی) زره داوودی (تن و جسم، و تعلقات مادی) تیغ بلارک (شمشیر فولادی، مرگ)، چشمه زندگانی (آب حیات، که آب این

چشمه گسستن زره داوودی برتن را آسان می کند) همه در این مزرعه (کره زمین) بر اثر ریاضت و چشم از تعلقات مادی برداشتن و کمک گرفتن از خرد برتر به کمال و وصال جانان می رسند

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است [۱۸]

این سینا نخستین کسی است که تمثیل روح به مرغ را در رساله الطیر و قصیده عینیه خود مطرح کرده است، خداوند را کل جمیل من جمال الله دانند، که بیننده حرکات و سکنتات مخلوقات است.

اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند عشق است داو اول، بر نقد جان توان زد

پس:

زمان خوشدلی در یاب و در یاب که دایم در صدف گوهر نباشد [۱۹]

سهروردی در تعریف از گوهر شب افروز (عارف) می گوید: وجود عارف ظلمات را کنار می زند، چون نور دارد، روشن است، انرژی دارد، حرکت دارد، و روشنایی ثمره دیدار اوست. روشنی انعکاس تابش او از درخت طوبی (فره ایزدی) است، که کشش زمان را در تای خویش نمایان می سازد؛ زیرا درخت طوبی گستره فراخ یعنی گستردگی سراسری دارد و سراسر زمین نیکی را فرا گرفته است. همه میوه ها، ریاحین، و گیاهان از وجود اوست. اضافه شود که سیمرغ (عقل فعال، پیر منزل شناس، خرد برتر) بر بلندای درخت طوبی آشیان دارد. سهروردی، در این بخش از رساله، شرح می دهد زال (روح هبوط کرده) در منظر طوبی و به یاری سیمرغ چشم به مزرعه گیتی گشود و تولد یافت. و از زبان خرد برتر، داستان مرگ اسفندیار را که به تدبیر سیمرغ و به دست رستم انجام گرفت، بیان می دارد. در ادامه، اشاره به دوازده کارگاه، که زره داوودی یعنی تعلقات در بند ساختن انسان را انجام می دهند و از دیبا بندها را می بافند تا فریبنده جلوه نمایند و انواع دیگر از برای تن و جسم که فهم هیچ کس به آن نرسد و این زره داوودی (تعلقات مادی) گرفتار کننده است. این تعلقات برای سالکان و رهروان راه وصال، با راست.

ساربان آهسته ران کارام جان در محمل است دوستان بار بر پشت و ما را بر دل است

گر به صد وصلت فراق افتد میان ما و دوست همچنانش در میان جان شیرین منزل است [۲۰]

البته:

موجیم که آسودگی ما عدم ماست ما زنده به آنیم که آرام نگیریم

چشمه زندگانی (رمز آب حیات است، که خضر را به رستگاری رساند و استفاده از این آب، گسستن بندهای اسارات را آسان می کند) همه در این مزرعه (کره زمین) بر اثر ریاضت و پیروی از حق به کمال می رسند. فقط با تیغ بلارک (مرگ) می شود حلقه های زره را پاره کرد و رها شد. اگر چشمه زندگانی (آب حیات) بطلبی و تن بدان بسپاری، از زخم تیغ بلارک در امان خواهی بود؛ و فقط زخم تیغ بلارک آسانتر و راحت تر بر تن ها، کارگر و موثر می افتد، یعنی با

درد و رنج کمتری از پای درمی آیند. پس خضروار راه توکل در پیش گیر و به سوی سرچشمه روشن حرکت کن. به یاری مرشد و راهبر راه، یعنی خرد برتر به وصول وصال خواهی رسید.

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

همچنان که سهروردی در پایان داستان عارفانه خویش آورده است:

به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی که از شمشیر بو یحیی نشان ندهد کسی احیا

زمانی سالک در بند فتراک دوست گرفتار می آید، شادمانه می سراید:

من آن بازم که صیادان عالم همه وقتی به من محتاج باشند

شکار من سیه چشم آهوانند که حکمت چون سرشک از دیده پاشند

به پیش ما از این الفاظ دورند به نزد ما از این معنی تراشند [۲۱]

زبان شعر گویی شیواترین و منسجم ترین گزینه برای ادای حق مطلب در یک سیر تکاملی و هدفمند است از این روی پژوهشگر با توسل به این شیوه در صدد ایجاد جذابیت با هدف جلوگیری از اطاله کلام بر آمده است.

۴. نتیجه

بازپسین دیده تفکر و خرد برتر که راهجوی است و هنرنا، می گوید: انسان اگر از کالبد فیزیکی، روانی، اختری، ذهنی و تعلقات دامنگیر رها گردد، در حلقه کشتگان راه معشوق به عاشقان وصال قرار خواهد گرفت و به عروج برتر نائل خواهد گشت. خواستن و به یاری عقل فعال و سیمرغ روح پرور یعنی مرشد و راهنمای راه بلد، انسان می تواند از قفس تن رهایی یابد و به ملا اعلی دست یابد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کیود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

در یک نگاه اجمالی در رساله عقل سرخ که با روشی عقل گرا و عشق پرور از اندیشه شیخ شهاب الدین سهروردی تراوش کرده است، راهجویان راه و خواهندگان وصال جانان پس از گذر از مراحل و قبول نصایح راهنما و دیدن یاران و شنیدن از عجایب هفتگانه که عبرت آموزند، به طور نسبی به هدف می رسند. رساله عقل سرخ سهروردی اشاره ای به علم توحید و مراتب وجودی انسان و راه کمال آن دارد. بعلاوه، از آنجا که هر علمی را زبانی است، عارفان هم زبان خاص خود را دارند، زبانی رمزی و سمبلیک که عارفان و عاشقان راه خدا از آن آگاهند، زبانی است که در حفظ اسرار عارفان نقش

داشته، که البته، آشنایی با الفاظ و اصطلاحات صوفیان و عارفان، فهم مطالب کتاب ها و رساله های عرفانی آنها را راحت تر می سازد. پس از آفرینش نخستین و بزم گمراه کننده حضرت آدم(ع) و حوا، و آشنایی با خوشه گندم، به سرزمین سکونت جدید نزول می یابند و این مجازات و تنبیه است که با تحمل دشواری ها و مشکلات راه کمال، سرانجام به یاری پیرمنزل شناس مراحل طی می شود و پس از شناخت و برخورداری از آموخته ها رهسپار منزل جانان می شوند و همگان به آن خواهند پیوست. از قطران تبریزی با فهم و درک خردمندانه ادیب ادب شناس نویسنده کتاب زایش دوباره، نقل می شود:

دهد خواهندگان را هدیه پاسخ فریدون آمد از کیش تناسخ

کمال انسان در بینش و خرد اوست. ارزش این شریف ترین مخلوق خدا، شناخت و مردم داری و دادگستری و در نهایت کارهایی است که او را به خدا نزدیک سازد. علم و آگاهی از هستی، اعراض از تعلقات دنیای مادی، اولین و آخرین نتیجه مهم خرد که توأم با عشق جانانه به جانان داشتن است، انسان را به مقصد نهایی می رساند.

۵. منابع

۱. فروغی، م. (۱۳۶۶). " کلیات سعدی شیرازی، " تهران، جاویدان.
۲. اسعدگرگانی، ف. (۱۳۴۹)، " ویس و رامین، " بنیاد فرهنگ، تهران.
۳. بردسیری، ش. (۱۳۳۰)، " مصباح الارواح، " زین العابدین فروزانفر، ایرج افشار، دانشگاه تهران، تهران.
۴. اصفهانی، ه. (۱۳۲۵)، " دیوان هاتف، " وحید دستگردی، تهران.
۵. برومند سعید، ج. (۱۳۷۸)، " زایش دوباره، " انتشارات خدمات فرهنگی، کرمان.
۶. کرمی، ا. (۱۳۶۳). جلال الدین عضد یزدی، انتشارات ما، تهران.
۷. سلطان ولد، ب. (۱۳۵۹)، " رباب نامه، " علی سلطانی گرد فرامرزی، تهران
۸. شبستری، ش. (۱۳۶۱). " گلشن راز، " احمد صابر کرمانی، طهوری، تهران.
۹. مولوی، ج. (۱۳۴۲). " مثنوی معنوی، " مقدسه فروزانفر، امیرکبیر، تهران.
۱۰. مولوی، ج. (۱۳۴۲). " مثنوی معنوی، " مقدسه فروزانفر، امیرکبیر، تهران.
۱۱. اسدی توسی، ا. (۱۳۵۴)، " گرشاسب نامه، " حبیب یغمایی، طهوری، تهران.
۱۲. صائب تبریزی، م. (۱۳۶۶). " دیوان صائب، " محمد قهرمان، علمی فرهنگی، تهران.

۱۳. کاظمی، د. (۱۳۸۸). "تفسیر بیتی از حافظ (مرقع رنگین)" بهار ادب، سال دوم، شماره دوم.

۱۴. سمیعی، ک. (۱۳۴۷)، "شرح گلشن راز"، کتابفروشی محمودی، تهران.

۱۵. حسینی غوری، ا. (۱۲۹۸)، "نزهت الارواح"، نجیب مایل هروی، کابل.

۱۶. شبستری، ش. (۱۳۶۱). "گلشن راز"، احمد صابر کرمانی، تهران، طهوری.

۱۷. رجایی، ا. (۱۳۴۰)، "فرهنگ اشعار حافظ"، زوار، تهران.

۱۸. رجایی، ا. (۱۳۴۰)، "فرهنگ اشعار حافظ"، زوار، تهران.

۱۹. انوری، ح. (۱۳۸۱)، "فرهنگ بزرگ سخن"، سخن، تهران.

۲۰. فروغی، م. (۱۳۶۶). "کلیات سعدی شیرازی"، تهران، جاویدان.

۲۱. سهروردی، ش. (۱۳۶۶). "رساله عقل سرخ"، تهران، انتشارات مولی.

Archive of SID